

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

ما چون در بحث مکاسب اصولا روایت کم داریم اینجا دیدیم مرحوم شیخ متعرض عده ای از روایات شده بود گفتیم یک مقداری بیشتر اینجا صحبت بکنیم که حالا چون بعد از این یک مقدار صحبت های ما در روایات کم است یک مقداری جبران ماذا و سیاتی بشود . در مکاسب محرمه روایات زیاد بود انصافا در آنجا بحث های روایی را انجام دادیم اما در مکاسب بیع و خیارات و اینها روایات ما آن قدر زیاد نیست خیلی هایش روی قواعد و اینها و بحث های قاعده ای خوبی هم دارند انصافا ما هم به مناسبت بحث بیع که درش قواعد دارد کلا قواعدی را که در باب معاملات و عقود شده اینها را به حساب متعرض شدیم و یکی از بحث های زیاد چون جامعه ی بشری انسان یک موجود اجتماعی است قوام اجتماع به همین قراردادهاست یعنی چند نکته هست در مجتمعات بشری که قوام اجتماع است اگر نباشد جامعه به هم می خورد یکی اش هم ظهورات است حجت ظهورات ما اگر ظهورات را منکر بشویم مثل منکر وجود در فلسفه شدیم سوفسطایی می شویم . ظهورات اگر از جامعه برداشته بشود نظام اجتماعی کلا به هم پاشیده می شود .

یکی از کارهایی که در نظام اجتماعی و اجتماعی بودن نظام خیلی تاثیر دارد قراردادهاست ، این قراردادها خیلی تاثیر دارد مخصوصا چون قراردادها امر شخصی است در طول تاریخ از تاریخ رم باستان که ما داریم قوانین داریم تا فی ما بعد روی قراردادها خیلی صحبت شده است عرض کردم این کتابی که برای حمورابی هست قوانین حمورابی این را فعلا فکر می کنم مدون ترین قوانینی باشد که بشر فعلا می شناسد ، یک چیزی هم نقل کردند از یمن آن خیلی مورد تاریخیتش ثابت نیست . قوانین حمورابی حدود سه هزار و هفتصد و خورده ای ماده ی قانونی ، چاپ شده عراقی ها چاپ کردند .

چون حمورابی از پادشاهان آشوری است ، آشوری ها تقریبا از میانه ی عراق تا شمال عراق تا بین سوریه را حکومت می کردند که البته ما از علمای معروف ، پادشاهان معروف آشوری هم بخت النصر را می شناسیم ، بخت النصر خیلی چون بیت المقدس را خراب کرد بخت النصر یا نبوخذ نصر به لفظ آشوری نبوخذ نصر آن را بیشتر می شناسیم . در قوانین حمورابی خیلی معاملات آمده خیلی زیاد است و در قوانینی که بعد یهود نوشتند چون قوانین حمورابی برای ۴۰۰۰ سال قبل است آن قانون مدونی که داریم بیشترین قسمت هایی که من دیدم

من همه‌اش را نخواندم همه‌ی موادش را ، اگر گاوی خریدند و به کسی فروخت و زمینی فروخت و خیلی قوانین خرید و فروش در قوانین حمورابی خیلی زیاد است .

بعد از آن هم در قوانین مشنا یا قوانین به اصطلاح سنن شفاهی حضرت موسی غیر از وحی اسمش مشناست بین اهل یهود که ترجمه‌اش به فارسی المثنی این را به عنوان المثنای تورات حساب می‌کردند در آنجا هم زیاد دارد ، احتمال می‌دهم اصلاً کتاب اولش بیع باشد فکر می‌کنم شش تا کتاب است آخرینش طهارت است به خلاف ما به نظرم ، دارم من چون دارم ۶ جلد است متن عربی‌اش را من دارم به نظرم اولش بیع است فکر می‌کنم ، پس مساله‌ی بیع و اموری که برمی‌گردد بیع خیلی اهتمام دارد در دنیای اسلام هم روی کلیه‌ی عقود و من جمله بیع خیلی بحث شده و خیلی بحث‌ها هم سابقه‌ی تاریخی دارد و نکات مهمی است در باب بیع در باب عقود خصوصاً بیع اصطلاح دارند که بیع را ام العقود می‌دانند یعنی مهمترین عقدی که در زندگی بشر وجود دارد بیع است از همه از اجاره و از مساقات و مزارعه و رهن و اینها از تمام آنها بیع بیشتر وزن دیگری دارد ، ازدواج و حتی از ازدواج هم بیشتر در زندگی ما تاثیر گذار است لذا بحث‌های فراوانی که کردند نکته‌ی فنی‌اش این است .

و در طول تاریخ جهاتی از مساله عوض شده اصلاً نکات و عرض کردیم این در نظام اجتماعی که الان بحث کردیم عرض کردیم یک نظام اجتماعی عبد و مولی داریم ، یک نظام اجتماعی ارباب و رعیت داریم ، یک نظام اجتماعی کارگر و کارفرما داریم در اصول ما در اصولی که ما داریم در اسلام چه شیعه چه سنی بیشتر روی نظام عبد و مولی فکر کردند ، اما در نظام جدید نظام قانونی بیشتر بردند روی کارگر و کارفرما اصلاً عرض کردیم اولین کتاب‌های در این جهت قرارداد اجتماعی است ژان ژاک روسو اصلاً آن قانون کلاً اینها یک نوع قرارداد است یک نوع عقد است البته خود غربی‌ها هم بعد اشکال کردند نمی‌خواهم حالا وارد آن بحث بشوم .

یعنی نظام اجتماعی جدید با رشد سرمایه داری از قرن ۱۷ و ۱۸ به بعد اصلاً قانون را هم یعنی در نظام قانونی بیشتر جهشان قرارداد است اصلاً نکته‌ی نظرشان روی قرارداد بیشتر است . در اصول ما نظرم‌ان روی عبد و مولی است ، آن نظام وسط هم که ارباب و رعیتی باشد خیلی مورد توجه نیست یک نظام قانونی بیشتر می‌گویم حتی مثل ژان ژاک روسو قرارداد است مردم یک جا جمع می‌شوند با هم قرار می‌گذارند یک کاری بکنند ، قانون یعنی قرارداد حتی قانون را هم به عنوان یک قرارداد به اصطلاح مورد توجه قرار دادند این چون عرف قانونی را عرض کردم در عرف قانونی بیشتر نظر روی قرارداد است البته خود غربی‌ها هم اشکال کردند که نمی‌شود با قرارداد حل نمی‌شود.

اما در عرف ما در اصولی که ما داریم و فقهی که داریم بیشتر نظر روی عبد و مولی است و این حد وسطش هم نظام ارباب و رعیتی است چون در نظام ارباب و رعیتی، رعیت مالک کار خودش هست لکن زحمت می کشد یک مقدارش را به ارباب می دهد همراه زمین خرید و فروش می شد لکن ملک ارباب نبود که ارباب هر کار بخواهد بکند اما در نظام عبد و مولی ملک مولاست در نظام کارگر اصلا ملک هم نیست آزاد است می آید نزد شما قرارداد می بندد می رود نزد کسی دیگری قرارداد می بندد دقت فرمودید؟

در نظام قانونی که الان در دنیا در حدود سه قرن اخیر حاکم شده بیشتر جو کارگر و کارفرما را دیدند در اصول ما بیشتر جو عبد و مولی را دیدیم، اینها توضیحاتش را در ذهن مبارکتان باشد چون خیلی تاثیر گذار است به هر حال چون مساله ی بیع اثر دارد و اینجا هم یک مساله ی تاثیر گذاری است چون در قوانین غربی هم آمده بیع فضولی، چون عرض کردم عده ی زیادی از این احکام بیع در طول تاریخ بوده این اینطور نیست مثلا می گویند در تاریخ قدیم رم بیع تملیک بوده بعد خود رمی ها عوض کردند بیع را تعهد کردند الان هم در عده ای از قوانین غربی بیع تعهد است همین الان.

در دنیای اسلام بیع تملیک است شاید بعضی از عبارات مشعر باشد که بیع تعهد است لکن در دنیای اسلام به طور کلی بیع تملیک است و این آثار قانونی دارد یعنی این طور نیست که من لفظ دارم می گویم این کلی آثار قانونی برایش بار می شود در بحث بیع فضولی که از قرن دوم ما داریم مطرح شده عده ای گفتند بیع فضولی باطل است و عرض کردیم آنهایی که باطل می دانستند تعبد بودند حتی در شیعه بیشتر لا تبع ما لیس عندک را مطرح کردند دقت کردید؟

البته روایات دیگر هم آوردند آنهایی هم که گفتند بیع فضولی درست است بیشتر روایت عروه ی بارقی است که پیغمبر به او پول داد رفت فروخت، گفت برو یک شتر برایم بخر، یک شتر را خرید شتر را فروخت دو تا شتر دیگر با آن آورد با همان یک دینار برگشت نزد رسول الله گفت یک شتر آوردم پولتان را هم برگرداندم، آن کارش فضولی بود دیگر پیغمبر اجازه دادند آنهایی که فضولی را اجازه می دادند به روایت عروه ی بارقی بیشتر تمسک کردند آنهایی که فضولی را اجازه نمی دادند بیشتر به روایت لا تبع ما لیس عندک، این جو فقهی عام در ذهنتان باشد جو عمومی.

در روایات ما لا تبع ما لیس عندک به این صورت در میراث های فقهی ما خیلی نیامده یعنی چیز قابل قبولی نیست اما شبیهش هست حالا مشابهش هست لذا ما در این بحث اگر وارد می شویم من از الان عرض بکنیم، یکی لا تبع ما لیس عندک یا نهی عن بیع ما لیس عندک یکی آن است و به حساب بیشتر آن نظر اهل سنت در نزد ما آن هم هست بیشتر باز نظر اصحاب ما چند تا روایت از توقیعات امام

عسکری از بقیة الله اینها هست و روایات دیگر هست از ائمه علیهم السلام مرحوم شیخ در اینجا هر دو طائفه را آورده هم لا تبع ما لیس عندک هم روایاتی که در خاص ماست در طریق ماست و لذا خوب دقت کنید من هم اول این بحث را گفتم چون شیخ در اینجا جدا نکرده نه اینکه شیخ ، نائینی هم جدا نکرده است . آقایان چون در بحث تاریخ حدیث و اینها ورود پیدا نکردند جدا نکردند آن استدلالی که ذکر شده بین متاخرین آن را آوردند و همان مناقشاتی که کردند .

و لذا بحث را ما در دو قسمت الان قرار می دهیم یک قسمتش لا تبع ما لیس عندک عرض کردیم این روایت خیلی معروف است در کتب شیعه آمده در کتب اسماعیلیه ، زیدیه را الان در ذهنم تازگی مراجعه نکردم قاعدتا باید باشد حالا یک تکه اش باید باشد در کتاب اسماعیلی ها هست و در کتاب به اصطلاح در کتب اصحاب ما با ...

عرض کردیم این لا تبع ما لیس عندک هم چند جور نقل شده یک جورش را از خطابی است که پیغمبر به حکیم بن حزام گفتند که شرح حالش را دادیم یک جورش در ضمن چهار تاست که بیشترین متنی که اهل سنت رویش حساب کردند آن چهار تایی که نهی رسول الله عن کذا کذا و عن بیع ما لیس عندک و توضیحات تا اینجا عرض کردیم اصل در این چهارتا هم به حکیم بن حزام چهارتا را نهانی رسول الله چون عرض کردیم حکیم بن حزام یک تاجر بزرگ یک سرمایه دار معروف مکه بود در مکه چند تا سرمایه دار معروف بودند که سرمایه ی اینها با تجارت بود . انواع روایات را پیغمبر نسبت به این دارد مثلا فرض کنید ایاک یا حکیم ان تحتکر الطعام مثل اینکه این جور بوده مثلا می گفتند یک قافله ای دارد می آید به حساب خودشان چه مقدار مثلا گندم در این قافله هست این می رفت با آن مالک یا پنج تا مالکی که در آن قافله بودند می گفت آقا این قافله قبل از این که برسد به مکه من همه ی طعام ها را خریدم این ایاک ان تحتکر اشاره به این است ، تو این کار را نکن که همه را بخری همه را یک جا جمع کنی ، ایاک یا حکیم ایاک ان تحتکر الطعام این روایت را ما داریم ، ما یعنی هست حالا نمی دانم در مصادر ما یادم نمی آید در مصادر اهل سنت .

چند تا مطلب است پیغمبر به حکیم می گویند یکی هم لا تبع ما لیس عندک است یکی هم بعضی هایش دارد بیع ما لیس عندک است این جوری هم دارد یکی هم ربح ما لم یضمن هم دارد یکی هم بیع ما لم یضمن هم دارد عرض کردم ضمان در اینجا به معنای طرف بگیرد تا وقتی شتر نرسیده به مکه تا وقتی بار نرسیده در راه نفروش ، خرید و فروش نکن یا در راه ربح نگیر مثلا به تاجر می گفت من پنج تا شتر من بار ذرت دارد من مثلا خریدم این قدر می فروشم این قدر آن می خرید هنوز هم نرسیده است بار هم به آنجا نرسیده است ، عرض کردیم و توضیحات کافی داریم که در روایات اهل سنت و لذا اینجور دارد لا تبع شیئا حتی تحوزه الی رحالک ، تحوزه ، حوز ، حاز به معنای حای

حطی و واو و ز اخت الراء به معنای جمع بکنی تا دستت نیامده نفروش ، لذا تعابیر مختلفی است من دارم تعابیر را عرض می کنم ، تعابیر مختلفی در روایات اهل سنت آمده لکن بیشترین تعابیرشان در فتاوایشان در خصوص طعام آمده است .

مثلا طعام را خریدم مثلا طعام هم عرض کردم در عرف مکه به معنای غذای خشک بوده گندم و جو بوده ، طعام بعدها معنایش عوض می شود و این را من توضیحاتش را عرض کردم لغت عرب یک قسمتش به قول معروف می گویند هر لغتی سری دارد یکی از جهاتی که در لغت عرب هست نسبت به بقیه تحول معلوم نیست زمان امام صادق طعام به این معنا بوده ، کما اینکه طعام به معنای خوراک بوده اما گاهی اشتقاقی اش یعنی فعل و لفظش به معنای چشیدن بوده در خود قرآن هست راجع به آن آب نهی خواهد آمد و من بطعمه از این آب نجشد با اینکه آب جزو طعام نیست حالت فعلی برایش آورده اما اصلا به غذای خشک ، آب که آب است دیگر به غذای خشک می گفتند طعام دقت فرمودید ، این ما چند تا باب داریم که اینها باید در میان هم فقه اهل سنت هم فقه ما یک مقداری در روایات ما هم همینطور اینها خلط شده اینها باید یکی یکی با حوصله اینها را نشست آدم جدا بکند .

پس بنابراین این حدیث عرض کردیم هم به حکیم هست چهارتا لکن آن که اهل سنت بیشتر رویش کار کردند متنی است که در کتاب عبدالله پسر عمرو عاص است ، که پیغمبر حاکمی را والی را برای مکه قرار دادند چهارتا چیز را گفت پیغمبر به این ، در بعضی هایش ، آن وقت آن چهارتا هم محل کلام است در خود متون اهل سنت محل کلام است و عرض کردیم این نوشتاری یعنی این کتاب ظهورش در حدود سال های صد است ، به عنوان کتابی که از صحابه بوده خود عبدالله می گویند اسمش را گذاشته الصحيفة الصادقة .

عرض کردیم بعد از سال صد عرض شد در این درس نگفتم در بحث های شب که در فهرست است عرض کردیم از عجایب این است که بعد از خود این عمرو نوهی او نوهی پسر او این کتاب را مشهور می کند اما کسانی از اهل سنت این کتاب را باز نقل نکردند اهل سنت هر چه نقل کردند افراد از خود عمرو بن شعیب این نوه از این عمرو بن شعیب نقل کردند این هم چیز عجیبی است .

مثلا شعیب نقل نکرده این کتاب جدم عبدالله است ، چون عبدالله جد شعیب است و عمرو که این کتاب را در می آورد کتاب مشهور می شود یعنی ، اما احادیثش مشهور است ، دقت کنید ، یعنی عمرو نقل می کرده مثلا حدیثی ابی عن ابی و این کتاب را می آورده ولذا ابتداء انسان خیال می کند کتاب نبوده نه کتاب بوده اخیرا شاید ده سال است پانزده سال است بیست سال است بالاخره سنی ها جمع کردند بازسازی اش کردند به نام الصحيفة الصادقة من در اینترنت دیدم خود کتاب را در خارج ندیدم دو نسخه چاپی از آن دیدم در اینترنت آیا

بیشتر چاپ شده یا نه نمی دانم بازسازی کردند و لذا باز یک مشکل دیگر آن کسانی است که از این عمرو بن شعیب نقل می کنند متعدد است.

و عرض کردیم از همان قرن اول که بعد در ، قرن اول به خاطر حالا مسائل صحابه و این حرف ها جای خودش قرن دوم بعد که افتاد حدیث روی جنبه ی حکایت و بحث که حدیث را قبول کردند می آمدند آراء اهل سنت مختلف شد خیلی هم عجیب است مثلاً بخاری و مسلم گفتند باطل است قبول نمی کنیم ، ابن حزم گفت کتاب باطل است این یکی را فقط قبول می کنیم ، عده ای از علمای اهل سنت گفتند صحیح است ، یک قسمت هایش در ترمذی آمده نوشته حسنٌ یک قسمت هایش آمده نوشته حسنٌ صحیحٌ غرض اهل سنت کاملاً برخوردشان با این نوشتار خیلی مختلف است یا حسن می دانند یا صحیح می دانند یا اصلاً کلاً باطل می دانند ، ابن حزم یکی اش را فقط همین یکی اش را فقط قبول می کند این ترتیبی بود که بین اهل سنت بود خوب احتیاج به بحث های خودشان دارد که یک مقداری خواندیم.

و اما نزد ما و نزد ما که عرض می کنیم اعم از دعائم ، چون دعائم عرض کردم رتبه اش به لحاظ تاریخی ما بین مفید و صدوق است ، معذرت می خواهم ما بین کلینی و صدوق است ، کلینی ۳۲۹ است صدوق هم ۳۸۱ است صاحب دعائم یا ۶۱ است یا ۶۳ است حالا درست در ذهنم نیست این طبقه ی وسط حساب می شود و عرض کردیم کرارا و مرارا و تکراراً یک کتابی بوده به نام امیرالمؤمنین که همان قرن اول در کوفه پخش می شود ، بعضی ها هم به آن صحیفه علی ، کتاب علی می گفتند ولکن نجاشی می گوید این برای ابو رافع است شاگرد ایشان به کسانی دیگر هم نسبت داده شده است این کتاب اصلاً مرحوم کلینی از این کتاب نقل نمی کند ، اصلاً علمای ما بعد از امام صادق از این کتاب نقل نمی کنند ، اما این کتاب دو سه نسخه اش در اختیار صاحب دعائم بوده یکی اش هم نسخه ی شیخ طوسی است که در فهرست آورده است ، ایشان از این کتاب نقل می کند .

سکونی هم روایتش برمی گردد به امیرالمؤمنین لذا یک مقداری که در دعائم الان هست عن علی عن علی یا از آن کتاب است یا از کتاب سکونی است این را دقت کنید این را من تاریخچه اش را عرض کنم و اما این حدیث در کتب اصحاب ما عرض کردم در جامع الاحادیث در بابی که ابواب بیع است نمی دانم حالا من هم دیگر حالا خدا رحمتش کند این آقایی که جمع کرده آن هم فوت کرد بله چرا بعضی هایش را یک جا آورده بعضی هایش را در جای دیگر آورده حالا ما اینطور که آوردیم همه را یکجا می آوریم .

پس ما الان اولاً بحثمان روی این حدیث لا تبع ما لیس عندک و لذا کلمه ی عندک را معنا کردند به آن معنا سرش این است یعنی هنوز وارد قبض نکردید لیس عندک یعنی قبض نکردید روشن شد ، یعنی حکیم بن حزام تا وقتی بارشتر در مکه نیامد داخل در کاروانسرای تو

شد هنوز در قبض تو واقع نشد نفروش ، در راه است نفروش . الان رسم است دیگری کشتی مثلا جنس از ژاپن می آورد در ریاست کشتی هنوز می فروشند سود هم برایش می آورد نه این تا آمد در انبار تو وارد شد آن وقت بفروش ، عندک یعنی فی الحالک ، حتی در بعضی متونش هست حتی تحوز فی الحالک ، تا تو او را بیاوری دستت بیاید .

عندک هم به معنای ملک یعنی اگر ملک تو ، دقت کردید از اول این بحث شد که ما لیس عندک یعنی ملک تو نیست یعنی فضولی هر چه که مال تو نیست نفروش یعنی فضولی ، این یکی معنایش فضولی است آن یکی معنایش قبض است قبض هم یعنی تا ، کشتی در دریا نفروش درست است اما تا نیامده در انبار تو وارد نشده تا نگرفتی نفروش دقت می کنید .

یکی از حضار : با توجه به تغییر شرایط خطرانی که آن موقع بوده بیمه ای که الان هست اینها را نمی توانیم بگوییم عندک الان

آیت الله مددی : دیگر ببینید این مسائل به اصطلاح خودشان درست است یک اصطلاحی دارند ما این را می خواستیم در بحث اول اصول بگوییم نشد ، یک اصطلاحی دارند که ما قیاس را جایی عمل می کنیم که یعنی عرض کردیم یکی از فضاهایی که در اصول حاکم است اهل سنت زیاد دارند اصطلاحا می گویند فقه المقاصد این مقاصد و ملاکات چرا اما عده ای در جاها خود اهل سنت خود آنهایی که اهل قیاسند می گویند اینجا دیگر قیاس بر نمی دارد ، وقتی نصی از رسول الله آمد دیگر قیاس بر نمی دارد . عده ای از ابواب کلا عبادات کلا می گویند قیاس بر نمی دارد اصطلاحشان این است . باب عروش و جنایات و دیات اینها قیاس بر نمی دارد نمی شود قیاس کرد به اصطلاح آنجا به جای تعبدی یک معنای چون مرحوم نائینی اول که تعبدی و توصیلی را معنا می کند سه تا معنای دیگر هم برای تعبدی و توصیلی می گوید ما می خواستیم و معنای یکی می شود چهارتا یک معنا هم ما اضافه می کنیم می شود پنج تا . این را بیشتر اهل سنت می گویند توقیفی این توقیفی است وقتی امر توقیفی بود دیگر به این مقاصد و ملاکات و عوض شده و از این حرفها دیگر نمی گذارند چون دیگر تعبد بود ، در بیع طعام تعبد دارند که رسول الله گفت نمی شود ، طعام را اگر تو خریدی ، آقا ۲۰ کیلو گندم به تو فروختیم شما هم ۲۰ کیلو گندم خریدید بخواهید به یکی دیگر بفروشید آقا ۲۰ کیلو می گوید نه نمی توانی بگویی ۲۰ کیلو دو مرتبه باید کیل بکنی خودت ، این را به کیل اول نفروش خودت دو مرتبه کیل کن بکش اگر ۲۰ کیلو بود این تعبد است هر جا که تعبد آمد دیگر اینکه شرایط زمان عوض شد و اینها غالبا عمل نمی کردند .

یکی از حضار : همان موقع هم عند بود در اتاقش عند است در خانه اش عند است در انبارش هم عند است آن موقع می گوید در مکه

که رسید عند است خوب الان که بیمه هست کشتی هم حتما برای من است بار هم برای من

آیت الله مددی: بیمه همه‌اش را نمی‌دهد خوب نه، بعد هم بیمه دعوا دارد سر و صدا دارد مخصوصا در ایران دیگر تا بیایند و ثابت شود و کارشناس و گاهی عمر آدم را می‌گیرد، به هر حال این حل مشکل نیست با بیمه حل مشکل نمی‌شود، مضافا برای مشکلاتی که برای بیمه هم باید پول بدهد جنسش را بخواهد بیمه کند باید یک پولی بدهد پیغمبر برای اینکه این کارها نشود می‌گوید تا وقتی دست نرسید در انبار آوردی آن وقت بفروش در راه نفروش ولو بیمه باشد، دقت می‌کنید هنوز نرسیده لا تبع ما لیس عندک یعنی این.

و لذا در بعضی‌هایش هم دارد حتی تحوز الی رحالک تا رحل، رحل یعنی دیدم آخر می‌گویند مرحله چهار مرحله یکی از این مترجمین اخیر فارسی کلمه‌ی مرحله را به فارسی خواسته ترجمه کند بارانداز معنا کرده است انصافا تعبیر زیبایی است بارانداز جایی که بار را خالی می‌کند انصافا دیدم خوب ترجمه کرده است نمی‌خواهم مصدرش را بگویم. به هر حال دیدم کلمه‌ی قشنگی است چهار مرحله مثلا در چهار مرحله سفر، اربع مراحل، مرحله را بارانداز معنا کرده است حرف قشنگی است جایی بوده که شتر را نگه می‌داشتند بارهایش را می‌ریختند.

یکی از حضار: حاج آقا الان اگر من رفتم ژاپن یک انبار گرفتم بار رفت در آن انبار برای من است.

آیت الله مددی: باید انبار برای ایشان باشد کسی دیگری تصرف کند

یکی از حضار: الان جزء چه کالی به کالی می‌شود چیست مشکل؟

آیت الله مددی: آن دین به دین است.

یکی از حضار: چیست مشکل الان سلف است سلم است؟

آیت الله مددی: بیع است مشکلی ندارد که پیغمبر گفت اینجوری بیع نکنید.

یکی از حضار: پس این سلف و سلم‌ها و اینها چیست؟

آیت الله مددی: آن سلف و سلم نکته دارد نسیئه نکته دارد چون می‌گوید به تو فروختم پولش را ده روز دیگر می‌دهم این نسیئه است

معین است این می‌گوید آقا فروختم.

آن وقت بیع هم در اصطلاح دنیای اسلام تعهد نیست خوب دقت کنید، اگر تعهد بود ممکن بود بگوییم درست است من متعهد شدم

که مثلا ده هزار فرض کنید کولر آبی خریدم، گازی خریدم این ده هزار را به شما بدهم چون تعهد کردم ولذا بیع کلی می‌شود و اشکال ندارد

اما اگر بگویید این کشتی بیع شخصی این را فروختم این تا وقتی که در اختیارش قرار نگیرد نمی شود دقت کردید . اینها هر کدام ، عرض کردم بیع خیلی فروع دارد سرش همین است دیگر و لذا اشکال می کنند که بیع کلی را چه می گوید لیس عندک ، لیس عندک در اینجا به این معنا نیست که شخصی نباشد ، اینجا هم ان شاء الله می خوانیم هم نائینی هم مرحوم شیخ هم دیگران دارند این ما لیس عندک را شخصی گرفته نه این مراد نیست بگوید بیع کلی اشکال دارد نه کالی به کالی ، کالی که دین است ربطی ندارد ، بیع کلی را چه می گوید اینها اصلا این نیست این متن این نیست .

عرض کردم ایشان یک تاجر بزرگی بود حضرت خدیجه عمه ای ایشان است برادر زاده ای حضرت خدیجه است همچنان که حضرت خدیجه هم از تاجر بزرگ مکه بود مکه عمده اش را عرض کردم وادی غیر ذی ذرع بود عمده اش از راه تجارت خارجی بود در تابستان به سوریه می فرستادند شام در زمستان هم به یمن ، رحلة الشتاء والصیف دیگر در خود قرآن هست دیگر رحلة الشتاء والصیف شتائشان به یمن هوای یمن گرم بود ، صیفشان هم به سوریه بود هوای سوریه خنک بود دقت می کنید ؟

این کاروانها را مثلا مثل حکیم بن حزام که اموال زیادی داشتند کل کاروان را می خرید قبل از اینکه وارد مدینه بشود یعنی کل گندم مدینه در اختیار حکیم بن حزام بود ایاک ان تحتکر الطعام روایت هست خطاب به حکیم است عده ای از این خطابات خطاب به حکیم است لذا بحثی که بعدها مطرح شد این است که شاید اینها اصلا نکته ای دیگری داشته و الا اگر نکته ای بود خوب در مدینه ، مدینه مرکز تشریع است اصولا مکه

و لذا خوب دقت کنید این عباراتی که وارد شده برای سال فتح مکه است سال هشتم ، اصلا این روایت عبدالله بن عمرو عاص برای سال هشتم است تاریخ دارد . خود عبدالله می گوید در فتح مکه من از پیغمبر اجازه گرفتم بنویسم این را نوشتم شروع کردم این را نوشتم . حکیم بن حزام در سال هشتم این مطلب در مدینه گفته نشده این مطلب در مکه گفته شده است دقت کنید ، بله شما ممکن است بگویید این مطلب خطاب به شخص خاص است چون این مطلب هست ما اصولا می توانیم به شخص خاص محدود به شخص خاص امام معصوم هم می تواند با اینکه شأن امام

مثلا دو نفر اهل کوفه بودند آمدند در مدینه بلا نسبت مثلا در مدینه متعه انجام بدهند حضرت فرمودند انی احرم علیکم متعه را در مدینه ما دمتما فی المدینه ، در مدینه این کار را نکنید آبروی من می رود مشکل برای من درست می کند ، غیر از مدینه می خواهید بروید اشکال

ندارد ، بینید انی احرم تعبیرش انی ، انی احرم علیکما ان تتمعتا ما دمتما فی المدینه دقت کردید ، این به اصطلاح احتمال دارد این نهی شخصی بوده برای حکیم ، به جای اشکال شما این نهی شخصی بوده یا نهی ای بوده که هنوز احکام درست به اهل مکه نرسیده است .

و لذا فی ما بعد عده ای از علما حتی علمای ما مثل علامه در تذکره می خوانم بعضی از عبارات را اینها اصلا بیع ما لیس عندک را داخل در غرر گرفتند این نهی النبی عن الغرر برای مدینه است . در حقیقت این هایی که در مکه شده مصادیق غرر بوده هنوز نهی النبی عن الغرر ، چون مکه تازه فتح مکه شده تازه مسلمان شدند هنوز احکام به مکه نرسیده اینها در معاملات مسالهی مهمی بوده مثلا مثل حکیم بن حزام مکه ای که کارش تجارت بوده اینها مصادیق غرر در محیط مکه است دقت می کنید چه می خواهم بگویم ، نه آن راهی که شما رفتید ، اصلا این بحث بیع غرر است در مدینه دارد نهی النبی عن الغرر روشن شد تاریخی چطور شد ؟

در مکه که آمدند چون هنوز تشریع مدینه به مکه نرسیده لذا پیغمبر برای اینها مصادیق غرر را بیان کردند ، اگر شما فروختید ممکن است در راه دزد ببرد اصلا به مدینه نرسد به مکه نرسد به شهر نرسد بیع تو بیع غرری است این بیع ، بیع غرری است این نهی النبی عن الغرر یک نهی النبی عن هر دو را ما داریم لکن مشهورتر نهی النبی عن بیع الغرری ، اما نهی النبی عن الغرر داریم .

و لذا نمی دانم دقت فرمودید چون این احتمالی که من می خواهم بگویم هیچ کدام از این آقایان نگفتند حالا بعد یک کمی ما مانور بیشتر می دهیم که احتمالا روشن شد

یکی از حضار : حکم شخصی است

آیت الله مددی : شخصی نیست در محیط مکه که هنوز تشریعات نرسیده پیغمبر بعضی از آن تشریعات را به صورت فردی مصادیقی بیان کردند این چهار تا مصداق ، مصداق بیع غرری است ، این بیع غرری را باطل پیغمبر اعلام کردند ، اما در مکه چون سال فتح مکه هم هست هنوز مردم مشرک بودند اصلا سال بعد هم که سال نهم بود مشرکین حج آمدند ، یک مقدار اهل مکه بودند و مقدار کمی از بعضی عشایر آمدند و الا سال نهم هم مشرکین بودند سوره ی براءت هم سال نهم آمد ، ان الله بریء من المشرکین این سوره ی

و لذا از سال نهم پیغمبر این را فرستادند اول ابوبکر بعد علی بن ابی طالب ، علی بن ابی طالب در روزی که در منی بودند در بین خیمه ها می گشت و می فرمود نهی رسول الله ان الله تعالی يقول فلا یقرب المسجد الحرام بعد عامهم هذا انما المشرکون نجس ، دیگر بعد از این مشرکین حق ندارند بیایند مکه همین سال نهم لذا از سال دهم مشرکین دیگر کلا مکه نیامدند دقت می کنید ؟ اصلا از سال دهم دیگر مشرکین کلا مکه نیامدند وقتی پیغمبر در سال دهم تشریف آوردند مکه دیگر اصلا مشرکین نبود .

این احکامی بود که توسط امیرالمؤمنین ابلاغ شد ، سورهی براءت ابلاغ شد به مشرکینی که در مکه بودند ، وقتی هم که مسالهی براءت از مشرکین مطرح شد در ایران آن علمای اهل سنت همین جواب را به علمای شیعه دادند که این براءت از سال نهم بود و بعد از سال نهم اصلاً مشرکین مکه نیامدند ، اشکالی که به ایرانیها کردند که زمان مرحوم ایشان مطرح شد اشکال آنها این بود که این آیهی مبارکه روشن شد اشکالشان این اصلاً مربوط به آن دوران بود سال نهم بود سورهی براءت خوانده شد و در سال نهم معظم حجاج مشرک بودند مقدار کمی مسلمان بودند ، سال هشتم که همه مشرک بودند ، سال هشتم همه مشرک بودند یک چندتایی چون ماه رمضان فتح مکه واقع شد یک چند تایی که در ماه رمضان مثلاً میخواستند انجام بدهند و الا همه مشرک بودند . سال نهم هم اکثریت مطلق مشرک بودند که امیرالمؤمنین را فرستادند میگویند ابوبکر را اول فرستاد بعد گفتند آقا البته آن را سنیها میگویند که مثلاً این مقام امیرالمؤمنین است حالا میگویند چون میان عرب رسم است که اگر ابوبکر را بفرستید گوش نمیکنند خیلی حرف را باید از خودتان باشد لذا حضرت امیر انفسنا و انفسکم حضرت را فرستادند برای این کار که از زبان رسول الله .

و بعضی از سنن هم امیرالمؤمنین در این آیه نیامده الا لا یطوفن عریان بالبيت ، چون مشرکین عریان هم گاهی طواف میکردند ، مشرکین احرامشان با لباس احرام نبود مشرکینی که میآمدند حج ، چون عرض کردم لغت دینی نداشتند شتر روی کوهانش یک خط مثلاً یک جراحتی وارد میکردند یا یک چیزی نعلی به گردش آویزان میکردند که این یعنی قربانی است .

یکی از حضار : تقلید

آیت الله مددی : آها تقلید یا اشعار با این جور چیزها

اما وقتی وارد مکه میشدند لباسها را میکنند دو لباس احرام بود فقط برای طواف لذا یکی از شغلهایی که آن وقت در مکه بود کسانی بودند که مثلاً هزار دست از این لباس احرام داشتند پانصد دست داشتند وقتی مشرکین میآمدند و معروف هم بود قبیلهی فلان میرفتند از آن آقا لباس میگرفتند ، آن وقت بعضی وقتها مشرکین دیر میرسیدند لباس دیگر نبود تمام شده بود لباسهای احرام آن وقت عریانا طواف میکردند چون میگفتند با این لباسها درش گناه کردیم باید این لباسهایی که درش گناه کردیم ما دیگر طواف نکنیم یکی از چیزهایی که دیگر در همین جا در همین سال نهم است لا یطوفن بالبيت عریان این لا یطوفن بالبيت عریان معلوم شد که پیغمبر فرمودند ، امیرالمؤمنین فرمودند غیر از آیهی مبارکه است که ان الله بریء من المشرکین ورسوله غیر از آیهی مبارکه انما المشرکون نجس فلا یقربوا

المسجد الحرام بعد عامهم هذا غیر از خود این آیه چند تا مطلب هم امیرالمؤمنین بین خیمه‌ها می‌چرخیدند و با صدای بلند این را می‌فرمودند یکی اش همین است لا یطوفن بالبيت عریانا الی آخره حالا من دیگر نمی‌خواهم وارد بحث جهات دیگرش بشوم .

لذا خوب دقت بکنید ما الان بحثی که من الان می‌خواستم انجام بدهم یک چون عرض کردیم از این کتاب عبدالله پسر عمرو عاص بعضی از احادیث در مصادر ما آمده تمام هدف ما بحثمان این است به این مناسبت این را الان متعرض شدیم عرض کردیم در این کتاب جامع الاحادیث جلد ۲۲ متاسفانه این روایات را یک جا نیاورده مثلاً یک روایتش را در باب اول آورده ، ابواب البیع باب اول آورده است . عرض کردیم کرارا در این چند روز روایات متعدد دارند هم اهل سنت هم ما گاهی اوقات یکی اش را ذکر کردند گاهی اوقات دو تایش را ذکر کردند گاهی اوقات سه تایش را ذکر کردند گاهی اوقات چهار تایش را ذکر کردند آن چهار تا هم باز اختلاف دارد لذا عرض کردم اگر رساله‌ای نوشته بشود خیلی واضح می‌کند تمام اینها را متون مختلف این در باب اول از کتاب عوالی وقال رسول الله لا بیع الا فی ما تملک این یکی از آنهاست .

باز در کتاب عوالی اللالی در جلد ۳ روی عمر بن شیب ، عرض کردم کتاب جامع الاحادیث وقتی که عوالی را زمان آقای بروجردی خواستند وارد بکنند از نسخه‌ی مستدرک چون کتاب چاپ نشده بود عوالی اللالی آن وقت چاپ نشده بود از مستدرک وارد کردند این جلد این چاپ‌های بعدی گفتند چرا از مستدرک نقل بکنیم کتاب چاپ شده از خود عوالی مستقیم نقل می‌کنند الان این فرق بین ، اگر یک چیزی در جامع الاحادیث هست در مستدرک نیست چون تا مدت‌ها ، اولاً عوالی اللالی جا نیافتاد بین شیعه مثل صاحب وسائل تصریح دارد که من اعتماد نمی‌کنم .

دو : آن نسخه‌ای که بود خطی بود مستدرک از او نقل کرده علمای بعدی ما آمدند از مستدرک نقل کردند دقت می‌فرمایید ، علمای بعدی که بعد از مستدرک آمدند در خود کتاب عوالی دارد روی عمر بن شیب عن ابیه عن جده این که غلط است دیگر این که چاپ شده الان غلط است عمرو بن شعیب است هر دو را غلط نوشته یکی را عمر بن شیب نوشته در حاشیه‌اش نوشته در مستدرک هست عمرو بن شعیب اینکه در مستدرک آورده عمرو بن شعیب تصحیح قیاسی است اصطلاحاً آقایانی که اهل کتاب هستند می‌دانند اصطلاحاً به آن می‌گویند تصحیح قیاسی یعنی خود حاجی نوری دیده عمرو بن شیب غلط است تصحیحش کرده عمرو بن شعیب و الا آن که الان و عرض کردیم نسخه‌ی عوالی که الان چاپ شده نسخه‌ای که الان چاپ شده نسخه‌ای است که در آستان قدس موجود بوده نسخه‌ی آستان قدس به خط خود صاحب عوالی است این نسخه امتیازش این است من آن نسخه را دیدم در کتابخانه در قسمت مخطوطات آستان قدس من این نسخه

.....
را خودم به چشم خودم دیدم و ضبط اسمش هم درست نوشته عوالی اللالی علما بعد گفتند آقا عوالی اللالی معنا ندارد عوالی اللالی اسمش هم عوض کردند اسم کتاب را بعد علما عوض کردند آن که به خط خود مولف است عوالی اللالی است خط مولف الان موجود است یعنی می خواهم بگویم الان اینکه الان در قم چاپ کردند این آقایان رحمهم الله این یک نسخه ای بوده که در مشهد بوده و این نسخه ی مشهد خط خود مرحوم صاحب عوالی است .

یکی اش را اینجا نقل کرده که قال لا طلاق الا فی ما تملک و لا عتق الا فی ما تملک ولا بیع الا فی ما تلک این یکی را یک متن دیگری است از همان کتاب عمرو بن شعیب ایشان سه تا آورده ربطی به بیع ندارد . پس این باب اول است از ابواب البیع دیگر چون وقت گذشت و ما هم بی حال هستیم بقیه اش باشد برای فردا ، متون دیگرش را ان شاء الله فردا می خوانم خدمتتان .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين